

«یاعلی» زبان مشترک همه شیعیان و محبان امیرالمؤمنین (ع) در سراسر دنیاست که دل‌هایشان با آن به هم گره می‌خورد

از هر زبان که می‌شنوم نامکرر است



احمد رضا رفایی

شاعر، نویسنده و معلمی که دوست دارد عاشقی را تدریس کند

🔖 آفتاب‌زده پیرمرد شیرگرم آورده بود برای زوار. سوز از روی آب برمی‌خاست و مغز استخوان را می‌سوزاند. در خیابان، قو پر نمی‌زد. پیرمرد ایستاده بود و بلندبلند دعوت‌مان می‌کرد: «هله به شیعه علی.» نگاهش به ما شیعیان تُکک بود که سر صبحی زده بودیم به دل جاده. دلم از آن علی‌ها می‌خواهد. از آن علی‌های باشکوه غریب مظلوم.

🔖 یک فلافل‌ی بود به‌نام کربلایی. صاحبش عرب بود و صندل کویتی می‌پوشید. یله بود و بی‌خیال. به‌جای سلام و خداحافظ می‌گفت: یا علی عمو. عین علی را محکم می‌گفت و روی میم عمو تشدید می‌گذاشت. من دلم از آن علی‌های محکم و غلیظ و سوزان می‌خواهد.

🔖 در این روزهای کند و کاهل، در این شب‌های سنگین و سخت، دلم هیجان و حرکت سوق‌الکبیر را می‌خواهد. می‌خواهم گوشه‌ای بنشینم و راه‌رفتن آدم‌ها را ببینم و گوش بسپارم به لُخ‌لُخ دمپایی‌ها، به قرقر کردن قلیان‌های عربی، به بلندبلند یاعلی گفتن پیرزن‌های عباپوش. دلم از آن یاعلی‌های صمیمی، پیرعاطفه و سنگین می‌خواهد.

🔖 به سوسنگرد که می‌رسی، زبان برمی‌گردد. بسیاری به عربی حال واحوال می‌کنند و به شیرینی رطب نجف. انگار اگر پا برداری در صحن امیری. قدم به آن طرف مرز که می‌گذاری، هوا بوی نجف می‌دهد. احساس می‌کنی دو سه کیلومتر آن‌طرف‌تر حرم علی‌است. مسافرکش‌ها که تندتند نجف‌نجف می‌کنند و پی مسافر می‌دوند، مسافرکش‌ها علی‌علی می‌گویند و بارها را روی کله هم می‌اندازند. دلم از آن علی‌های پرقدرت، لذیذ و نزدیک می‌خواهد.

🔖 بوی سیگار و شیرینی می‌پیچد به هم. بخار از روی سینی حلوا بلند می‌شود. دستش را می‌برد سمت حلواها، لقمه می‌گیرد و می‌گذارد دهانم. می‌گویم: شکر آغبئی، اشکد تَمر؟ رو ترش می‌کند، ابروهایش را به هم می‌آورد؛ انت زائر ابوحنسین. بفرما بفرما، یاعلی یاعلی. دلم لک زده است برای آن یاعلی‌هایی که خشم و لبخند را باهم داشت.

🔖 پیرمرد آفتاب‌سوخته و رنج‌دیده است. ریش‌های سفیدش یکی دو روزه است. تیغ‌تیغی و پر. عبا ی قهوه‌ای زمستانه روی دوش انداخته، چغی‌اش را دور بینی و دهانش پیچیده و خودش را سفت‌وسخت پوشانده. ایستاده دم‌باب‌الساعة، من هم نزدیکش ایستاده‌ام. گاهی زیرچشمی نگاهش می‌کنم. انگار دارد با پدرش صحبت می‌کند. لطیف و باوقار. گوش تیز می‌کنم. یک‌ریز می‌گوید: دخیلک یا علی، دخیلک یا کُرار. دست می‌برد سمت چغیه‌اش. گوشه‌اش را می‌گیرد و چشمش را پاک می‌کند. دلم از آن علی‌های جوشان می‌خواهد. از آنهایی که از ته دل بیرون می‌زند. از آنهایی که با غم‌های اصیل آمیخته شده. از آنهایی که بوی کهنگی می‌دهد.

🔖 مدینه، شارع علی بن ابی‌طالب، منطقه نخاوله، تا چشم کار می‌کند سبز است. نخل‌ها تا بی‌نهایت ادامه دارند انگار. می‌گویند بقایای نخل‌هایی‌اند که امام صادق(ع) با دست‌های خودش کاشته. اگر این‌طور نگاه کنیم، برای خودش زیارتگاهی است اینجا پر است از نفس امام. تلمبه آب پت‌پت می‌کند و آب را می‌رساند پای نخل‌ها. خنکای دلچسبی دارد این باغ. می‌گویند خرماهایی که به دست شیعیان نخاوله عمل می‌آید، شیرین‌تر و درشت‌تر است. آسمان تاریک می‌شود و صدای اذان بلند. مسجد کوچک کپب تا کپب پر است. امام جماعت پیرمردی است، نامش شیخ العمری، چند بار خواسته‌اند سرش را زیر آب کنند اما نتوانسته‌اند. صدایش بم و خش‌دار و آرام است. می‌گوید: اشهد ان علیاً ولی...، دلم توی قند آب می‌شود. هیچ‌جا این‌قدر به شیعه بودنم افتخار نکرده‌ام. این مساحت کوچک، عرش خداست. دلم باز از آن علی‌هایی می‌خواهد که عمرشان به‌اندازه تاریخ پررنج شیعه است. دلم از آن علی‌های بغض‌آلود، شریف و آرام می‌خواهد.

🔖 دلم از آن «علی»هایی می‌خواهد که دل کودکان یتیم کوفه و خرمومان حجاز و یمامه با شنیدنش آرام می‌گرفت و سایه پدر سرشان را نوازش می‌کرد. 🌱



ویژه‌نامه آخر هفته روزنامه جام جم

#عزت‌با‌جمله

روایت عاشقی



علیرضا رفاتی

روزنامه‌نگاری که سرگرم هفتک جام‌چم است و روایت‌های مردم از زندگی برایش تازگی دارد

🌱 مکان‌ها جان دارند. این را به یقین می‌نویسم. هر نقطه‌ای از این کره خاکی که با چهار دیوار و یک سقف محصور شود و بعد چند نفس از سینه انسان برآمده به نامی‌آن‌را صدوا ماهیتی برایش تعریف کنند، جان می‌گیرد. دیگر آن قطعه‌زمین محصور شده بعد از آن نفس می‌کشد و مثل حیوانی که اهلی شده باشد با انسان خو می‌گیرد و یک دلبستگی به دلبستگی‌های انسان اضافه می‌کند. دلبستگی هم که ذاتاً به دنبال خودش عشق و دل‌تنگی و شوق و حسرت و هزارویک جور احساس و عواطف کشنده دیگر می‌آورد و همه اینها در کنار هم قصه‌ها را می‌سازند؛ قصه‌هایی که بعدها می‌روند توی کتاب‌ها و می‌شوند افسانه‌هایی از عشق و شوق و حسرت که جوان‌های عاشق تکیه زده بر دیوار با خط بردن از آن اشک بریزند، سربازان بالای برج نگهبانی با مرور آن آه بکشند و مادران باردار بلندبلند و با اشک شوق آن را بخوانند.

رجب‌خانه در ریشه می‌دوانند و چار دیواری‌ها از اساسی‌ترین خالقان دلبستگی در دل انسانند. همین است که مکان‌هایی که جان دارند از در و دیوارشان قصه می‌ریزد. همین است که وقتی از میان کوچه‌های جنگ زده با رد

گل‌وله روی دیوارها می‌گذرید، حتی اگر سال‌ها از جنگ گذشته باشد، دل‌تان داغی ترکش را بر گرد‌داش حس می‌کند و وقتی در یک تالار عروسی قدیمی می‌نشینید، حتی اگر کاغذهای رنگی‌اش خاک گرفته باشد و سال‌ها زوجی زیر سقف آن به هم نرسیده باشند، چیزی مثل امید ته دل‌تان شروع به نوک زدن و جوانه برآوردن می‌کند. اصلاً همین است که در این شماره از هفتک جام‌چم رفته‌ایم به سراغ روایت‌های «یتیم‌خانه». فرق موضوع یتیم‌خانه با موضوعات ظاهراً مشابهی مثل «یتیم‌نوازی» یا «یتیم بودن» در این است که این دو مثال، صرفاً کلماتی‌اند برای توصیف حالات و افعالی خاص اما «یتیم‌خانه» کلمه نیست. یک مکان است و مکان‌ها نفس می‌کشند و قصه دارند. مکان‌ها مثل پیرمرد‌های بازمانده از وقایع تاریخی همیشه حرف برای گفتن دارند.

در این شماره از هفتک جام‌چم به بیان روایت‌هایی از یتیم‌خانه‌های مختلف جهان و رسم و رسوم یتیم‌نوازی پرداخته‌ایم. لُوی شرف‌الدین، خواهرزاده امام موسی صدر و عضو هیات عمومی مؤسسات امام موسی صدر در لبنان از روایت‌های یتیم‌خانه این موسسه برپایمان گفته و محمد‌هادی نعمت‌اللهی، مستندساز از رجب‌بوش، که غریب‌ترین یتیم‌خانه را در شهر جنگ‌زده حلب دارد، شاید عرض ارادت‌ی باشد به محضر پدر یتیمان کوفه و یمامه و تمام دنیا که شب نوزدهم رمضان، لغتی از اسرار حق را به سینه محراب کوفه ریخت.

یتیم‌خانه «مدینه الزهراء» خانه پدری ایتام لبنان، از بین موشک‌های رژیم اشغالگر قدس قد علم کرد

سید موسی، بانی خانه پدری

صدر دلیل را پرسید و پیرمرد گفت برای دختر خواستگار آمده و دیگر وقتش رسیده او را به خانه خودش ببرد که مراسم خواستگاری انجام شود و دختر برود خانه بخت. خانم صدر پرسید: «شما نوه‌تان را از چند سالگی به ما سپردید؟» پیرمرد گفت: «از پنج سالگی که پدرش شهید شد.» خانم صدر گفت: «حالا چند سالش است؟» پیرمرد جواب داد: «۱۹ سال» خانم صدر خندید: «پس فکر نمی‌کنی او الان دیگر بیشتر برای ماست تا برای شما؟! لطفاً به خواستگار بگویند با همه بزرگان فامیل و خانواده‌شان به مدینه الزهراء بیایند تا جلسه خواستگاری را برگزار کنیم.» مدتی بعد مراسم خواستگاری در محل یتیم‌خانه و با حضور همه بزرگان فامیل پسر انجام شد و بعد از همه صحبت‌ها وقتی خانواده پسر می‌خواستند اصطلاحاً دهن‌شان را شیرین کنند و مبارک‌ها بگویند، خانم صدر گفت: «اما ما هنوز رضایت نداده‌ایم! جواب‌مان را بعد از تحقیقات می‌دهیم.»

بعد از آن ایشان به پلیس و نهادهای امنیتی لبنان سپرد که سابقه پسر را استعلام بگیرند و از آنجا که پسر کارگر بنایی بود، آدم فرستاد سراغ مهندسانی که با آنها کار کرده بود تا تحقیقات میدانی انجام دهند و بعد از همه این تحقیقات وقتی از سالم بودن پسر اطمینان پیدا کرد، به بانوان موسسه سپرد که بروند خانه پسر و ببینند چه لوازمی کم دارد که فوراً برای شروع زندگی‌شان تهیه کنند. مراسم عروسی آنها در محل یتیم‌خانه برگزار شد و از آن به بعد این روال خواستگاری به یک رسم نانوشته بین بچه‌های مدینه الزهراء تبدیل شد.



🌱 جای برای همنشینی فقیران و ثروتمندان

حالا که بعد از گذشت این همه سال و ایجاد مراکز مختلف آموزشی برای ایتام، این موسسه در لبنان به شهرت رسیده است و همه نتایج علمی آن را دیده‌اند، بسیاری از افراد متمول و ثروتمند لبنان به تکاپو افتاده‌اند فرزندان‌شان را در مدارس یتیم‌خانه ثبت‌نام کنند. ابتدا وقتی با این درخواست‌ها مواجه می‌شدیم با حوصله به یک‌یک آنها توضیح می‌دادیم این فضا صرفاً برای آموزش کودکان بی‌سرپرست و بدسرپرست است و امکان پذیرش فرزندان شما را نداریم. اما بعد خانم صدر تصمیم دیگری گرفتند. تصمیم بر این شد که «ادرسد پذیرش مدارس را از بین فرزندان افراد ثروتمند داشته باشیم به دو دلیل. یکی این که هرکدام از این خانواده‌های ثروتمند با پرداخت شهریه، هزینه تحصیل چند نفر از ایتام را پرداخت می‌کنند و دلیل دوم و مهم‌تر این که ایتام موسسه کنار فرزندان ثروتمندان می‌نشینند و با آنها دم‌خور و دوست می‌شوند و این کمک می‌کند کم‌کم اعتماد به نفسی که در خانواده را از دست داده‌اند، بازیابند و جایگاه اجتماعی‌شان در آینده بسیار بالاتر باشد. 🌱

دانشگاه‌های معتبر آمریکا هستند. اگر آن روز امام صدر کفیل نمی‌شد، آینده‌شان به کجا می‌کشید؟ سخن کوتاه کنم. قرار نبود ابتدا یتیم‌خانه هم به موسسه اضافه شود. مهدکودک، دومین بخشی بود که به این موسسه اضافه شد اما به‌سرعت متوجه مشکل بزرگ‌تری در مناطق جنوبی لبنان شدیم. از بدو اشغال فلسطین توسط رژیم اشغالگر. این رژیم مناطق جنوبی لبنان را هم زیر آتش داشت و همین باعث می‌شد پدران زیادی بر اثر بمباران یا در مقابله با متجاوزان صهیونیست کشته شوند و بچه‌های زیادی یتیمی را تجربه کنند. در نتیجه امام موسی صدر به فکر ایجاد یک یتیم‌خانه در موسسه افتادند. به سرعت زمینی را خریدند و یک سال بعد در سال ۱۹۷۷ یتیم‌خانه مدینه الزهراء راه‌اندازی شد.

یتیم‌خانه‌ای که چند بار طی حملات رژیم اشغالگر قدس به لبنان تخریب شد اما هر بار با همت امام صدر و همراهمان‌شان دوباره در محل‌های دیگری به راه افتاد. بعد از تخریب اول طی حمله صهیونیست‌ها، به فکر این افتادیم که از سازه‌های پیش‌ساخته برای ایجاد خوابگاه و کلاس‌های درس یتیم‌خانه استفاده کنیم. هر طوری بود آنها را تهیه کردیم و بار دیگر در حیاط یک آموزشگاه فنی، مدینه الزهراء را راه انداختیم.

در آن سال‌ها همچنان درگیری‌ها بین رژیم اشغالگر قدس و نیروهای مقاومت و نیروهای مردمی لبنان ادامه داشت اما صهیونیست‌ها دیگر کم‌کم داشتند از ماندن در لبنان و به نتیجه نرسیدن کلافه می‌شدند. همین هم باعث شده بود دست به اعمال بیرحمانه‌ای بزنند. مردم عادی را در کوچه و خیابان به رگبار می‌بستند، می‌سوزاندند، سر راه پیرمرد‌ها را می‌بستند و آنها را به قتل می‌رساندند و از هیچ جنایتی در لبنان ایا نمی‌کردند. در جریان یکی از همین درگیری‌های کوچک، رژیم اشغالگر با دست گرفتن بهانه‌ای واهی، اقدام کرد به حمله به تمامی موسسات آموزشی و فرهنگی جنوب لبنان. باز هم هر طوری بود بچه‌ها را از ساختمان‌های پیش‌ساخته یتیم‌خانه نجات دادیم اما بالگردهای رژیم اشغالگر از آسمان سازه‌های پیش‌ساخته مدینه الزهراء را هدف قرار دادند و بار دیگر بچسات ما و امید بچه یتیم‌های لبنان به خاکستر نشست. البته بعد از همه این جریان‌ها مدتی از آپارتمان‌های اهدایی مردم به عنوان مکان یتیم‌خانه استفاده کردیم تا این که دوباره مدینه الزهراء پا بگیرد. حالا این مجموعه که بخش کوچکی از آن یتیم‌خانه مدینه الزهراء است، به گفته مجامع بین‌المللی یکی از بهترین و پیشرفته‌ترین مراکز فرهنگی ایتام در دنیاست. شما اگر به این یتیم‌خانه بیاید فرقی بین آن با یک هتل مجلل حس نخواهید کرد. جایی که بچه‌ها را حتی پس از رسیدن به سن استقلال تنها نمی‌گذارد و در هر شهر و کشوری که بچه‌ها بخواهند ادامه زندگی کاری و درسی‌شان را در آن ادامه دهند، از آنها حمایت می‌کنند جایی مثل یک خانواده بزرگ برای ایتام.

🌱 خواستگاری و عروسی در یتیم‌خانه

حالا دیگر این به یک قانون نانوشته تبدیل شده که مراسم خواستگاری و عروسی بچه‌ها در محل یتیم‌خانه انجام بگیرد. یادم هست دهه ۸۰ میلادی پدر بزرگ یکی از دختران یتیم‌خانه نزد سیده رباب صدر (خواهر امام موسی صدر و مدیر موسسه) آمد و گفت آمده‌ام نوهام را ببرم. خانم



لُوی شرف‌الدین

عضو هیات علمی موسسات صدر در لبنان و خواهرزاده امام موسی صدر که زندگی‌اش را وقف رسیدگی به امور ایتام کرده‌است

خدا را شکر تابستان بود. اما چه تابستان هولناکی! سال ۱۹۸۲ رژیم اشغالگر قدس به قصد رسیدن به بیروت وارد خاک لبنان شده و این بار همه توانش را جمع کرده بود که به هدف برسد. تقریباً از همان سال اولی که فلسطین را به اشغال خود درآورد، مناطقی از لبنان را زیر آتش می‌گرفت و دسته‌گریخته حملاتی به شهرهای لبنان داشت و پیشتر از آن یک‌بار هم در چنین حمله‌ای به خاک لبنان حمله‌ور شده بود اما در آن سال دیگر با همه توان خاک لبنان را زیر زنجیرهای تانک‌هایش له می‌کرد.

یتیم‌خانه «مدینه الزهراء» در مسیر این حمله قرار داشت. به صرافت افتاده بودیم بچه‌ها را از یتیم‌خانه خارج کنیم و خدا را شکر توانستیم این کار را بکنیم، چرا که تابستان بود و بچه‌ها می‌توانستند به‌راحتی خودشان را به خانه قوم و خویشی یا آشنایی برسانند. در کمترین زمان ممکن ساختمان موسسه را تخلیه کردیم. ساختمانی که بعد از حمله رژیم اشغالگر قدس چیزی از آن به جا نماند. اصلاً همین حملات رژیم اشغالگر قدس به لبنان باعث شده بود امام موسی صدر به فکر تأسیس یتیم‌خانه بیفتد.



سال ۱۹۶۲ امام موسی صدر تصمیم گرفتند مرکزی را در شهر صور لبنان برای بانوان تأسیس کنند. جایی که زن‌ها بتوانند آنجا درس بخوانند و مهارت‌های مختلف یاد بگیرند. سال‌ها بود ایشان در لبنان و به‌خصوص مناطق جنوبی لبنان که فقر بیشتر به آنجا رخنه کرده بود مشغول فعالیت‌های فرهنگی بودند. فعالیت‌هایی که بنا داشتند با آن ریشه فقر و بی‌سوادی را بکنند و جایگاه اجتماعی مردم را ارتقاء ببخشند. اتفاقی که امروز می‌بینیم افتاده و دیگر خبری از شرایط ۶۰سال قبل در این مناطق نیست. ابتدا بعضی خانواده‌های سنتی جنوب لبنان با تحصیل دختران‌شان مخالفت می‌کردند اما امام موسی صدر چنان در این تصمیم مصمم بودند که شخصاً وارد عمل می‌شدند و یکی‌یکی در خانه‌های مردم را می‌زدند و آنها را راضی می‌کردند دخترشان را به مدرسه بفرستند. یادم هست پدری که چند دختر داشت به هیچ‌وجه راضی نمی‌شد دخترانش در این مدرسه شرکت کنند و امام صدر اصطلاحاً کفیل آن دختران شدند و خودشان را نزد پدر آنها ضامن قرار دادند که مراقب این دختران باشند و بالاخره پدر رضایت داد. الان که با شما صحبت می‌کنم دو تا از آن دخترها فارغ‌التحصیل رشته‌های مهندسی از